

نقد قرینه بودن سنت برای فهم قرآن*

فرج الله میر عرب (نویسنده مسؤول)**

سید محمدرضا صفوی***

چکیده:

رابطه قرآن و سنت از مباحث مهم علوم قرآن است. بعضی در عین باطل دانستن نظریه قرآن‌بستگی، معتقدند قرآن در بیان مراد خود کاستی ندارد و نیازمند غیر، از جمله سنت نیست. در مقابل، گروهی سنت را قرینه‌ای برای فهم قرآن و درک مراد آن دانسته‌اند. اینان راه نشان‌دادن، بیان جزئیات و مصادیق، جری و تطبیق و تأویلات معصومان را که شأن تعیین شده برای آنان از سوی خداوند است، تفسیر خوانده‌اند. ناقدان این نظر پرسیده‌اند که اگر بنا بود قرآن نیازمند غیر برای ارائه مراد خود باشد، متشابهات قرآن اولویت داشتند، ولی خدای متعال راه فهم متشابهات را رجوع به محکمت خود قرآن قرار داده، نه سنت. همچنین براساس سنت قطعی، قرآن حاکم بر سنت است و میزان و معیار در صحت انتساب آن، پس چگونه نیازمند به سنت که محکوم آن است، باشد؟ صاحب این نظر به قرآن بسنده نمی‌کند و از جایگاه سنت در منظومه تعالیم اسلامی غافل نیست؛ زیرا قرآن به صراحت سخن پیامبر را وحی، یعنی حجت خوانده است، ولی این اعتقاد نه تنها دلیل نیازمندی قرآن به سنت نیست، که اثر عکس دارد. این پژوهش تحلیلی توصیفی با هدف نشان دادن قابل‌خدشه بودن نظریات ارائه شده در متون آموزشی در مورد تفسیر قرآن انجام شده و تلاشش بر این است که اثبات کند آنچه در قرآن بیان نشده، طبق برنامه بوده و سنت در طول قرآن، ارائه‌کننده آن چیزی است که قرآن بر عهده‌اش گذاشته است و تنها در صورت روشن بودن مرادات قرآن، سنت پشتوانه مشروعیت خواهد داشت.

کلیدواژه‌ها:

قرآن / سنت / فهم قرآن / تفسیر

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۹، تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۱۱/۲.

mirarab@isca.ac.ir

** استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

s.mrsafavi@yahoo.com

*** استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

روشن شدن مراد هر کلامی از جمله کلام الهی در قرآن، در گرو دستیابی به قراین پیوسته و ناپیوسته آن است. گروهی از مفسران و قرآن‌پژوهان، به‌ویژه اخباریان به‌طور کلی و بعضی مانند آیت‌الله معرفت (معرفت، ۵/۱) و آیت‌الله سبحانی (سبحانی، ۳۴)، بر این باورند که سنت در مواردی قرینه ناپیوسته آیات الهی است و بدون آن، مراد خدای متعال از کلامش فهمیده نمی‌شود. در مقابل، گروهی، به‌خصوص مفسران معاصر مانند علامه طباطبایی، آیت‌الله جوادی آملی و هم‌فکرانشان، قرآن را در بیان معنای مراد، بی‌نیاز از سنت دانسته‌اند (طباطبایی، قرآن در اسلام، ۲۴؛ همو، المیزان، ۹/۱؛ جوادی آملی، تسنیم، ۶۴/۱).

گفتنی است که هرچند از مقابله آیت‌الله سیدجعفر سیدان (فصلنامه سمات، ۱۹-۱۲/۸) و عبدالنبی مهدی (فصلنامه سمات، ۱۶۴/۷-۱۷۱) با نظریه استقلال که امروزه به نام علامه طباطبایی مشهور شده، غافل نبوده‌ایم، ولی هدف ما اثبات نارسایی ادله نیاز قرآن به سنت برای افاده مراد و رفع اتهام اعتقاد به قرآن‌بسندگی از معتقدان به استقلال قرآن، با خدشه در ادله موافقان نیاز قرآن است. به نظر می‌رسد برخی تلاش دارند با اعلام نیاز قرآن به سنت، رابطه قرآن و سنت را مستحکم کنند، درحالی‌که به نظر می‌رسد با مبهم دانستن قرآن، سنت را بی‌پشتوانه کرده‌اند.

عمده دلیلی که گرایش به نظریه وابستگی فهم قرآن به سنت را برای بعضی ضروری جلوه داده، احکام کلی قرآن است که جزئیات و خصوصیات آنها را سنت بیان می‌کند. طرفداران نظریه نیاز قرآن به سنت، آیاتی را که فهم مراد از آنها جز از طریق سنت ممکن نیست، به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

۱- قرآن معارف یا احکام را مجمل آورده و تفصیل آن جز از طریق سنت دست یافتنی نیست؛ مانند آیاتی که درباره نماز، حج، زکات و... است.

۲- قرآن مطلقات و عموماًتی دارد که قیود و مخصص‌های آنها از طریق روایات به ما رسیده است.

۳- در قرآن آیاتی هست که بدون در نظر گرفتن روایات، معنایی از آنها فهمیده می‌شود که مقصود نیست، بلکه مقصود آن است که در حدیث است.



از این دلایل نتیجه گرفته شده که قرآن به تنهایی نمی‌تواند معنای مورد نظرش را روشن ارائه نماید و نیازمند سنت است.

نظریه دوم ضمن تأکید بر جایگاه رفیع کلام معصومان علیهم‌السلام در نظام فکری و عملی مسلمانان و نیاز قطعی مسلمانان به سنت برای دستیابی به جزئیات تعالیم اسلام و داشتن الگوی عملی، بر این باور است که خداوند فهم قرآن را به سنت وابسته نکرده و سنت قرینه ناپیوسته کلام الهی نیست و اگر تبیینی هم هست، از نوع تعلیمی است که منافاتی با عدم نیاز ندارد؛ چنان‌که معلم چنین نقشی ایفا می‌کند. بر همین اساس، بعضی بر آن هستند که تفسیر قرآن به غیر قرآن، گرچه سنت باشد، مغایر با آیات قرآن و خود سنت است و قرآن در عرضه معنای مورد نظرش جز به خودش، به چیزی نیازمند نیست (طباطبایی، المیزان، ۷۷/۳). اساساً کسانی که به سمت تفسیر قرآن به قرآن رفته‌اند، معتقد به این مبنا بوده‌اند (عمید زنجانی، ۲۸۷). این گروه جایگاه قرآن و سنت را دو جایگاه مکمل می‌دانند و قرآن را اصل و سنت را فرع می‌شمرند. افزون بر این، دقت در روایات جامعیت و جاودانگی قرآن و احادیث مرتبط با تفسیر قرآن، به خوبی نشان می‌دهد که سنت معلمی کرده تا قرآن به‌عنوان پشتوانه سنت همواره مورد استفاده، استناد و حجت بر حقانیت دین خاتم باشد (میرعرب، ۴۸۱-۵۱۶ و ۵۸۵-۶۸۴).

برای فهم مسأله و آمادگی ذهنی برای تقویت این نظریه، توجه به چند حدیث مفید است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «مَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيُتَوِّرِ الْقُرْآنَ فَإِنَّ فِيهِ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ؛ هر کس طالب علم است، در قرآن کنکاش کند؛ زیرا علم اولین و آخرین در قرآن هست» (طبرانی، ۱۳۵/۹؛ ثعالبی، ۱۲۳/۱).

از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده: «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى؛ آگاه باشید! هیچ کس پس از داشتن قرآن کمبودی ندارد و هیچ کس پیش از آن، غنا و بی‌نیازی نخواهد داشت» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵).

همچنین از ایشان نقل شده: «... وَسَلَوْنِي عَنِ الْقُرْآنِ، فَإِنَّ فِي الْقُرْآنِ بَيَانَ كُلِّ شَيْءٍ وَ فِيهِ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَإِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَدْعَ لِقَائِلٍ مَقَالًا...؛ و از من در مورد قرآن بپرسید، به‌راستی که در قرآن بیان همه چیز هست و در آن علم اولین و آخرین

وجود دارد، و قرآن برای هیچ صاحب مقالی جای سخن گفتن (و نظر جدید دادن) باقی نگذاشته است» (سلیم بن قیس، ۴۶۲).

از امام صادق ع نیز نقل شده: «محمداً ص رسول الله، ... وأنزل عليه الكتاب فليس من شيء إلا في الكتاب تبيانه؛ محمد ص رسول خداست... خدا کتابی بر او نازل کرد که چیزی نیست، مگر آنکه در همین کتاب است» (عیاشی، ۶/۱).

اگر این دسته از احادیث که همانند بسیار دارند، درست فهمیده شوند، باید سنت را چیزی بدانیم که به فرمان خدای متعال در طول قرآن قرار گرفته تا وظایف عملی بندگان را معین کند؛ یعنی قرآن همانند قانون اساسی است که سنت، قوانین کاربردی و جزئی آن را بیان می‌کند. قانون اساسی باید چنان روشن باشد که هماهنگی دستورالعمل‌ها و قوانین جزئی با آن برای همه روشن باشد؛ گرچه تذکراتی لازم باشد. البته نیاز به حکم و داور در مواقع اختلاف، برای حفظ نظام اجتماعی و عدم بروز اختلال، اصلی عقلایی و ضروری است، چنان‌که قرآن متذکر شده است (نساء/۵۹)، ولی حکمیت در اختلاف دلیل نیاز متن قانون به سخن حکم نیست.

دلایل وابستگی فهم قرآن به سنت و نقد آنها

دلیل اول: آیه تبیین

دلیل اول طرفداران نیاز قرآن به سنت، آیه تبیین است که می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل/۴۴).

مراد از «الذکر» قرآن است و «تبیین» مصدر «تَبَيَّنَ»، به معنای آشکار کردن است و اگر مراد از «ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» آیات قرآن باشد، مقصود حاصل است. بر این اساس آیه دلالت می‌کند بر اینکه قرآن نیازمند تبیین و پیامبر ص مُبَيِّن آن است. بر این اساس گفته شده:

«برحسب دلالت قرآن، پیامبر نخستین مفسر است و وظیفه رسالتی او به خواندن و تلاوت خلاصه نمی‌شود، بلکه مقرر شده است که بعد از تلاوت قرآن آنچه را مجمل است، توضیح دهد و آنچه را مبهم است، تفسیر کند.» (سبحانی، ۳۶)



این استدلال با اشکالاتی چند مواجه است که برون رفت از آنها جز با تأویل و توجیه ممکن نیست.

اشکال اول

دلالت آیه بر مطلوب مبتنی بر این است که مقصود از «ما نُزِلَ إِلَيْهِمْ»، قرآن و مفاد آیه چنین باشد: «ما این قرآن را به سوی تو فرستادیم تا آن را برای مردم بیان کنی». ولی اگر مقصود این معنا بود، می‌بایست به جای «ما نُزِلَ إِلَيْهِمْ»، ضمیری که به «الذکر» برگردد، آورده می‌شد: «و أنزلنا إليك الذكر لتبينه للناس». آوردن اسم ظاهر (ما نُزِلَ إِلَيْهِمْ) نشان می‌دهد که مقصود از «ما نُزِلَ إِلَيْهِمْ»، حقایقی جز قرآن کریم است و از اهداف نزول قرآن بر پیامبر، تبیین آن حقایق است؛ زیرا آیات متعددی دلالت دارند که حقایق دیگری افزون بر قرآن نازل شده که پیامبر مأمور ابلاغ آنها بوده است؛ مانند مسأله امامت ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (مائده/۶۷).

آیه دلالت دارد که حقیقت مهمی برای پیامبر ﷺ بیان شده که ابلاغ نکردنش مساوی با بی‌فایده بودن تمام رسالت و زحمات اوست. از سویی پیامبر بیمناک از خطرناک بودن ابلاغ آن حقیقت بود که خدا فرمود: «خدا تو را از شر مردم مصون می‌دارد». آن امر بسیار مهم که هیچ اصل عقیدتی و احکامی معادلش نبود، هرچه بوده، از آیات قرآن نبوده، ولی عنوان «ما أنزل إليك من ربك» دارد.

نزول غیر آیات در ادیان پیشین الهی نیز سابقه دارد، چنان‌که خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾ (مائده/۶۶).

در آیه ۶۸ همین سوره نیز می‌خوانیم: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾. روشن است که «ما أنزل إليهم» و «ما أنزل إليكم» غیر از آن دو کتاب است.

گفتنی است که قرار گرفتن آیه ابلاغ امامت میان دو آیه یادشده، شاهد روشنی بر این است که «ما أنزل إليك» حقیقتی جز آیات قرآنی است. پس اگر تبیینی

صورت گرفته، دلیل بر انحصار فهم نیست و برای دیگران هم اگر دقت می‌کردند، قابل فهم بوده و امروز نیز چنین است.

اشکال دوم

بر فرض که مراد از «ما نُزِلَ إِلَيْهِمْ» قرآن باشد، اطلاق و عموم «ما نُزِلَ» دلالت دارد که همه قرآن باید از جانب پیامبر ﷺ تفسیر شود که نتیجه‌اش انحصار جواز تفسیر برای پیامبر و معصومین عليهم السلام است؛ نظری که بیشتر مفسران به آن ملتزم نیستند. همچنین این نظر مستلزم مهجوریت قرآن است که خدا و رسولش آن را نمی‌پسندند (فرقان/۳۰). مهم‌تر اینکه بسیاری از آیات، تبیینی از جانب معصوم ندارند و آنچه هم رسیده، بیشتر تعیین مصداق است و مشکل‌سازتر اینکه بیشتر احادیث تفسیری سند درستی ندارند و اگر هم سند درست باشد، حجت بودن خبر واحد در معارف محل بحث است و نیاز قرآن‌پژوهان را برطرف نمی‌کند.

معضل یادشده مفسران را به تأویل و توجیه «ما نُزِلَ إِلَيْهِمْ» واداشته و سبب صرف نظر از اطلاق و عموم آن شده است؛ فخررازی آن را به مجملات (فخررازی، ۲۱۲/۲۰) و ابن کثیر به مجمل و مشکل قرآن (ابن کثیر، ۴/۴۹۳) و ابوحنیان به مشکل و متشابه قرآن (اندلسی، ۶/۵۳۴) و بیضاوی آن را مردد بین اوامر و نواهی و متشابه قرآن قرار داده است (بیضاوی، ۳/۴۰۰).

شیخ طوسی و طبرسی «ما نُزِلَ إِلَيْهِمْ» را به احکام، شرایع و دلایل توحید تفسیر کرده‌اند (طوسی، ۶/۳۸۵؛ طبرسی، ۶/۱۵۹) و فیض کاشانی آن را بر اوامر و نواهی تطبیق داده است (فیض کاشانی، ۳/۱۳۸). بعضی گفته‌اند:

«به قرینه مناسبت حکم و موضوع... نصوص قرآن (آیات صریح در بیان مقصود) از موضوع «ما نُزِلَ إِلَيْهِمْ» خارج است، ولی غیر آن، حتی معنایی که آیات کریمه ظاهر در آن است، ولی قید و قرینه‌ای برای آن در کلام مبین قرآن وجود دارد، مشمول آن بوده و در حیظه آن قرار می‌گیرد.» (رجبی، ۲۰۷)

با این توجیهاش اشکال همچنان باقی است؛ زیرا اگر در غیر نصوص، قرآن نیازمند سنت باشد، درحالی که نصوص اندک‌اند و مستفاد از بیشتر آیات در حد ظهور است، پس فهم مراد بیشتر آیات جز در پرتو سنت امکان‌پذیر نیست؛ نتیجه‌ای که مطلوب



معتقدان به قرینه بودن سنت نبوده، به همین دلیل ناگزیر به تقیید نظر خود شده‌اند و ظهوراتی را مشمول آن قرار داده‌اند که در کلام مبین قرآن، قرینه‌ای داشته باشد.

این توجیه ناکارآمد است؛ زیرا نیافتن قرینه در کلام «مبیین»، دلیل نبود آن نیست؛ زیرا همگان می‌دانند که تمام سنت به ما نرسیده است و احتمال عقلایی، برای توقف کافی است. این سخن هم که پس از جست‌وجوی کامل و نیافتن روایت، حجت تمام است، سخنی ناتمام است؛ زیرا هدف کشف مراد الهی است، نه رسیدن به حجت، بحث حجت در احکام عملی است.

دلیل دوم: آیه تعلیم

معتقدان به نیاز قرآن به سنت، برای افاده مراد به آیه دوم سوره جمعه هم استدلال کرده‌اند: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾. مراد از «رَسُولًا مِنْهُمْ» رسول خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و مقصود از آیات به قرینه «یتلوا»، آیات قرآن، و مراد از «الکتاب» قرآن است. تعلیم کتاب گرچه شامل تعلیم الفاظ و معانی می‌شود، ولی از آن‌رو که تلاوت آیات قرآن، آموزش الفاظ آن را نیز در پی دارد، مقصود اصلی از «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ»، آموزش مفاهیم و معانی قرآن کریم است.

پس این آیه و آیات مشابه (۱۲۹ و ۱۵۱ بقره، ۱۶۴ آل عمران و...) دلالت دارند که از وظایف پیامبر، تعلیم و تفهیم معانی آیات به مردم است. پس خداوند در تفهیم مرادات خویش به سنت اتکا و آن را قرینه کلام خویش قرار داده است.

بررسی

با درک تفاوت میان تعلیم و تفهیم مراد آشکار می‌شود که تعلیم قرآن از سوی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به معنای قرینه بودن سنت برای تفهیم مراد قرآن نیست. اگر بی‌سوادى جمله «باران رحمت خداست» یا «آب مایه حیات جانداران است» را ببیند، از نظر او اجزای هر دو جمله نقش‌هایی بیش نیستند و مفهوم و تفاوت معنایی آنها را نمی‌شناسد. او نیازمند آموزش است تا به معنا برسد. معلم باید حروف و کلمات و ترکیب آنها را به وی بیاموزد تا متعلم معنا را دریافته و مقصود را بفهمد، ولی برای

فهم معانی اگر اهل زبان باشد، نیازمند توضیح و تفسیر نیست و بلکه کافی است بداند که این تصویر چه کلمه‌ای را نشان می‌دهد.

حال فرض کنیم شخصی خواندن و نوشتن می‌داند و مراتبی از دانش را نیز پیموده است، در بخشی از یک کتاب می‌خواند: «دستگیری از مستمندان نیکوست» و در جایی دیگر از همان کتاب می‌خواند: «دستگیری از مستمندان را نمی‌توان ارزش به حساب آورد و نیکو شمرد». معنای دو جمله آشکار است و به آموزگار نیازی ندارد، مشکل تعارض دو جمله است. مفسر وارد صحنه می‌شود و می‌گوید: مقصود از مستمندان در جمله نخست، نیازمندی هستند که به دلیل ناتوانی جسمی یا روحی از کسب و کار معذورند، و مراد از مستمندان در جمله دوم، آن گروه‌اند که بر اثر تنبلی کسب و کار نمی‌کنند.

به نظر می‌رسد آیات قرآن از قسم اول هستند؛ یعنی آیات قرآن در بیان مرادات خویش ابهام و اجمال ندارد و به نیکوترین وجه، بیانگر مقصود خویش هستند. ولی چه بسا افرادی که اصلاً سواد ندارند و یا بر اثر قَلت تدبر یا ناتوانی از تأمل و سنجش آیات با یکدیگر و عدم درک نظارت برخی از آیات بر برخی دیگر، نتوانند حقایقی را که قرآن گویای آنهاست، آن‌گونه که بایسته است، کشف کنند. در اینجا معلم قرآن و افضل همه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راهنمایی می‌کند و نکاتی را یادآور می‌شود که مردم راه فهم آیات را دریابند. آموزش دادن راه برداشت و ویژگی‌های یک کتاب، تفسیر نیست (طباطبایی، المیزان، ۸۵/۱۹) و نشان کمبود آن کتاب در افاده مقصود نیست. نه کتاب لغت مفسر است و نه نویسنده روش‌شناسی. پیامبر با اشارات خود راه را می‌نمایاند، ولی نمی‌گوید قرآن نیازمند به توضیح من است.

دلیل سوم: احادیث دشواری فهم قرآن

روایات متعددی از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده است که فهم قرآن و تفسیر آیات الهی به ایشان اختصاص دارد و جز آن بزرگواران، از دریافت معانی قرآن ناتوان‌اند.



۱- «وَالْقُرْآنُ ضَرْبٌ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَخَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَنَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا؛ در قرآن برای مردم مثال‌هاست و خداوند به وسیله آن با پیامبرش و نیز با ما سخن گفته است، پس آن را غیر از ما نمی‌داند» (قمی ۲/۴۲۵).

۲. «إِنَّمَا الْقُرْآنُ أَمْثَالٌ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ دُونَ غَيْرِهِمْ فَمَا أَشَدُّ أَشْكَالَهُ عَلَيْهِمْ وَأَبْعَدُهُ مِنْ مَذَاهِبِ قُلُوبِهِمْ وَ لِذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: (إِنَّهُ) لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ قُلُوبِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ؛ همانا قرآن مثل‌هایی برای مردمی است که می‌دانند، نه دیگران اما دیگران چقدر (قرآن) برایشان دشوار و از دل‌هایشان دور است؛ از این رو پیامبر ﷺ فرمودند: به‌راستی که از دل‌های مردمان چیزی دورتر از تفسیر قرآن نیست» (حرعاملی، ۱۹۱/۲۷).

از این دسته روایات برمی‌آید که ظواهر الفاظ و عبارات‌های قرآن مراد واقعی خداوند نیستند، بلکه اشاره به معنایی دارند که تنها معصومین می‌دانند.

تحقیق و بررسی

این دسته روایات چند مشکل دارند:

۱- روایات بی‌شماری از پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام نقل شده که به متن آیه استناد کرده‌اند و ظواهر را دلیل خود قرار داده‌اند. این روایات در همه حقایق قرآن از قبیل احکام، معارف، مبدأ، معاد، داستان‌ها و... آمده است. تعداد روایات چندان است که هر متبع منصفی اعتراف می‌کند که بر اساس این روایات، همان معنای ظاهری آیات که آشنایان به زبان عرب آن را درمی‌یابند، مراد است. این روایات متواتر با روایاتی که تمام قرآن را امثال دانسته و مردم را از فهم آن محروم شمرده، در تعارض است.

۲- روایات مورد استناد، با روایات متعددی که ملاک درست و نادرست روایات منقول از پیامبر و سایر معصومین را در گرو موافقت آنها با قرآن دانسته‌اند، در تعارض‌اند؛ مانند روایت هشام بن حکم که بیان رسول خدا را از قول امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است: «أُثِّبُ النَّاسَ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ؛ ای مردم! آنچه از من به شما رسید و موافق کتاب

خدا بود، من آن را گفته‌ام و آنچه به شما رسید که مخالف کتاب خداست، من آن را نگفته‌ام» (کلینی، ۶۹/۱).

همچنین ایوب بن حرّ از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ؛ هر چیزی به کتاب خدا و سنت پیامبر بازگردانده می‌شود و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد، آن پوچ است» (همان).

مفاد روایات یادشده که بسیارند، دلالت دارد که: الف) قرآن میزان سنجش درستی و نادرستی روایات نقل شده از معصومین و هر سخن و ادعای دیگر است. ب) همگان حتی غیر معصومین، توان فهم قرآن را دارند و فهم و دریافت آنها معتبر است؛ زیرا باید میزان بودن قرآن را درک کنند. ج) پس آنچه ظواهر آیات قرآن گویای آن است، مراد الهی است.

این دسته روایات با روایات یادشده در تعارض‌اند و از آنجا که آیات متعددی تصریح دارند که قرآن «مبین» و آیاتش «بینات» است و برای ذکر و یادگیری آسان، روایاتی که فهم قرآن را ویژه معصومین می‌دانند و فهم غیر ایشان را نامعتبر، بلکه ناتوان از فهم قرآن می‌شمرند، با ظاهر بلکه صریح این آیات در تعارض‌اند و نمی‌توانند دلیل و حجتی به‌شمار آیند.

لازم به یادآوری است که مشکل بودن فهم آیات نمی‌تواند دلیل بر ناتوانی مخاطبان از فهم آنها باشد، بلکه روایات به مطالعه‌کنندگان قرآن تذکر می‌دهند که آیات الهی را مانند سایر سخنان و مکتوبات ندانند و به ظاهر بدوی آنها اکتفا نکنند و باید با دقت و ژرف‌اندیشی، در پی کشف مراد خدا بوده و از سهل‌پنداری اجتناب کنند.

دلیل چهارم: حدیث نیاز قرآن به قِیم

هماهنگ با دلیل قبل، در برخی روایات آمده که قرآن نیازمند قِیم است و بدون آن حجیت ندارد. از ابن حازم حکایت شده که گفت: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من در مناظره با گروهی گفتم: آیا نمی‌دانید که رسول خدا از جانب خداوند بر مردم



حجت بوده است؟ پس از رحلت رسول خدا چه کسی حجت است؟ آنان گفتند: قرآن. گفتم: من در قرآن نظر کردم، چنین یافتم که مرجئی‌ها، حروری‌ها و حتی زندیق‌ها که ایمان ندارند، با قرآن احتجاج می‌کنند تا بر رقیب خود (در مناظره) پیروز گردند، از این رو دانستم که قرآن (به‌تنهایی) حجت نیست، جز در پرتو قیّمی که او هرچه در معانی آن می‌گوید، حق است؛ (این نتیجه که مورد قبول قرار گرفت)، گفتم: حال قیّم قرآن کیست؟ گفتند: عبدالله بن مسعود و فلانی و فلانی و... که [قرآن را] می‌داند. گفتم: همه قرآن را؟ گفتند: نه. گفتم: کسی جز علی بن ابی طالب را نیافتم که درباره او گفته شود که قرآن را به‌تمامی می‌شناسد... گواهی می‌دهم که علی بن ابی طالب «قیّم قرآن» و پیروی از او واجب است و بعد از رسول خدا ﷺ، بر تمام مردم حجت است و او هرچه درباره قرآن گفته، حق است. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تو را مشمول رحمت خویش کند» (صدوق، ۱/۱۹۲).

در معنای «قیّم» آمده: برپادارنده. به رئیس و کسی که امری را اداره می‌کند، قیّم گفته می‌شود. قیّم قوم کسی است که آنان را برپا می‌دارد و امورشان را اداره می‌کند (ابن‌منظور، ۵۰۲/۱۲). با این معنا عبارت «إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمٍ»، یعنی قرآن به خودی خود برپایی ندارد و نیازمند کسی است که آن را برپا کند و معانی آن را آشکار سازد. پس قرآن ناتوان از رساندن معنای مراد خود است و کسی باید باشد که با شناخت کامل، مرادش را بیان کند که در این روایت، آن شخص امیرمؤمنان علی علیه السلام معرفی شده است.

بررسی دلیل

اگر این حدیث ملاک باشد، مستلزم عدم حجیت احادیث و روایات پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام است؛ زیرا در آن آمده که چون در معانی و مفاهیم قرآن اختلاف می‌شود و صاحبان اندیشه‌ها و مذاهب گوناگون از قرآن به سود اندیشه و باور خویش بهره می‌برند، نیازمند قیّمی است که حقیقت را آن‌گونه که هست، بیان کند. چنین تعلیلی در زمان حضور امام معصوم می‌تواند راه‌گشا و درست باشد، اما در عصر غیبت و عدم دسترسی به معصوم مفید نیست؛ زیرا کمتر روایت و حدیثی

از پیامبر و اهل بیت اوست که وجوه مختلفی را برنتابد و قابل حمل بر چند معنا نباشد. در حدیثی مشهور همین حقیقت بیان شده است. یونس بن یعقوب مناظره‌ای از هشام بن حکم با مردی شامی را در حضور امام صادق علیه السلام نقل کرده که در بخشی از آن، هشام از مرد شامی در مورد راه حل اختلافات پس از رسول خدا می‌پرسد و شامی به کتاب و سنت ارجاع می‌دهد، هشام می‌پرسد: «آیا امروز کتاب و سنت درباره آنچه ما در آن اختلاف کنیم، سودبخش است، به طوری که اختلاف را از میان ما بردارد...؟ شامی گفت: آری! هشام گفت: پس چرا اختلاف داریم و تو از شام نزد ما آمده‌ای و گمان می‌کنی که رأی (به رأی خویش عمل کردن) راه دین است، و اقرار داری که رأی نمی‌تواند دو اختلاف‌کننده را هم‌نظر کند؟ شامی خاموش شد و در فکر فرو رفت. امام صادق علیه السلام فرمود: چرا سخن نمی‌گویی؟ او گفت: اگر بگویم اختلاف نداریم، دروغ گفته‌ام و اگر بگویم کتاب و سنت اختلاف را از میان برمی‌دارد، بیهوده سخن گفته‌ام؛ زیرا کتاب و سنت از نظر مدلول و مفهوم توجیهاتی مختلف دارند» (مفید، ۱۹۶/۲).

به تصریح این حدیث، قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، هر دو قابل حمل بر معانی مختلفی هستند و نمی‌توانند رافع اختلافات باشند. سنت پیامبر که چنین باشد، روایات اهل بیت علیهم السلام که در موارد متعددی حتی از روی تقیه صادر شده و خود می‌تواند مایه اختلاف گردد، وضعیتش پیچیده‌تر است؛ زیرا تشخیص همه موارد تقیه‌ای آسان نیست. بر اساس روایت منصور بن حازم، روایات نمی‌توانند حجت باشند و باید معصومی حقیقت معنای آنها را بیان کند.

افزون بر این، باور به حدیث منصور بن حازم، حجت بودن خود این روایت را مخدوش می‌کند؛ زیرا خودش نیز قابل حمل بر معانی گوناگون است. می‌شود کسی بگوید این روایت دلالت می‌کند که تمام آیات قرآن نیازمند قیّمی است که بیانشان کند؛ زیرا جمله «إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمٍ» به اطلاق یا عمومش فراگیر همه آیات است. دیگری ممکن است بگوید مقصود، آیات متشابه است. و دیگری شاید به ذهنش برسد که روایت علاوه بر این، ظواهر را نیز شامل می‌شود و تنها نصوص قرآن از دایره روایت خارج است.



لازمه دیگر روایت منصوربن حازم این است که قرآن در زمان ما به تمامی به کناری نهاده شود و از حقایق آن هیچ بهره‌ای برده نشود؛ چرا که قرن‌های متمادی است که مردم به «قیم» معصوم دسترسی ندارند تا قرآن را برایشان بیان کرده و حقایقش را آشکار سازد و احادیث و روایاتی که از پیامبر و ائمه علیهم‌السلام در تفسیر قرآن نقل شده نیز خود قابل حمل بر وجوه مختلفی است و بر اساس روایت مذکور نمی‌تواند حجت باشد؛ در نتیجه قرآن بدون قیم است و حجیتی ندارد، ناگزیر جز برای خواندن و امید ثواب داشتن، ثمری دیگر نخواهد داشت! بسا که التزام به این معنا، اصل آیین را با چالش جدی روبه‌رو کند؛ زیرا تنها حجت بر حقانیت اسلام، قرآن کریم است و اگر حقایق و مفاهیم آن قابل دسترسی نباشد، حقانیت اسلام را چگونه باید اثبات کرد؟

بعضی تلاش کرده‌اند که روایت منصور و امثال آن را در تمامی قرآن و آیات آن ساری بشمارند و آیات محکم قرآن و نصوص آن را از گستره روایت خارج کنند؛ «اما نصوص و محکمت قرآن که دلالت آن، آن‌چنان روشن و آشکار است که قابل حمل بر معانی مختلف نبوده و زمینه‌ای برای استدلال گروه‌های متخاصم به آن وجود ندارد، نیازی به قیم ندارد و جمله «ما قالَ فیهِ مِن شَیْءٍ کَانَ حَقًّا» که وصف برای قیم است، مزید همین نکته است؛ زیرا آن قسمتی از قرآن که معنای حق آن نامعلوم است، نیاز به چنین قیمی دارد، ولی در نصوص و محکمت که معنای حق آن آشکار است، وجهی برای نیاز به قیم وجود ندارد.» (بابایی و دیگران، ۲۱۲)

این سخن دچار تهافت است؛ زیرا اگر از «نصوص» و «محکمت» معنای متعارف و اصطلاحی آنها اراده شده باشد، نتیجه ادعا این است که اکثر قریب به اتفاق آیات قرآن که ظواهرند، بدون قیم حجیتی نداشته باشند و در عصر غیبت که دسترسی به قیم نیست، فهم قرآن و دریافت حقایق آن ممکن نباشد. از سویی، اگر محکمت استثنا شوند، هیچ یک از آیات قرآن نیازمند قیم نیست؛ زیرا فرض این است که محکمت از دایره روایت خارج است و از آن‌رو که

متشابهات قرآن در پرتو محکمات، از تشابه خارج می‌شوند و از محکمات به‌شمار می‌آیند، آیه‌های مشابهی باقی نمی‌ماند.

اگر مراد نویسندگان از عنوان محکمات و نصوص، آیاتی باشد که محل اختلاف نشده، با این معضل روبه‌رو می‌شویم که کمتر آیه‌ای از آیات قرآن است که در معنا و مفهوم آن اختلاف نشده باشد؛ بدین شرح که:

از عمده مسائل مطرح در آیات قرآن، مسأله شرک و توحید است که اختلاف در آن به‌حدی است که بعضی غیر خود را مشرک دانسته و فتوا به جواز قتل آنان داده‌اند. کفر و ایمان هم همین‌طور است.

آیات اسما و صفات خداوند کم نیستند، مگر نه این است که بسیاری از امت اسلامی صفات خدا را زاید بر ذات او می‌دانند و عده‌ای دیگر (پیروان اهل بیت) صفات خدا را عین ذات او دانسته‌اند.

از دیگر مسائل عمده در قرآن، نبوت و پیامبری است، آیا جز در اصل نبوت، اتفاق نظری وجود دارد؟

مسأله معاد هم همین‌طور است. اختلاف امت اسلامی در این مسأله آشکارتر از آن است که بیان شود. اگرچه همگان در اصل آن اتفاق دارند، ولی در بسیاری از خصوصیات آن از قبیل جسمانی یا روحانی بودن، نوع کیفر و پاداش، شفاعت در قیامت و... اختلاف کرده‌اند و همگان به آیه یا آیاتی از قرآن تمسک جسته‌اند.

اختلاف در مسائل امامت و رهبری پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شاخص‌ترین اختلافات است و هر طایفه‌ای به آیاتی از قرآن تمسک جسته و مذهب خویش را در آنها می‌نگرد.

حتی در مورد داستان‌های قرآن کم نیستند کسانی که بسیاری از داستان‌های گزارش شده در قرآن را تمثیل می‌دانند و بسیاری به واقعیت داشتن آنها اعتقاد دارند. در جزئیات آنها نیز اختلاف نظر کم نیست.

در آیات فقهی قرآن نیز اختلاف بسیار است و افزون بر اختلاف مذاهب، مجتهدان نیز برداشت‌های مختلفی دارند.



پس اختلافات و تضادها در برداشت از آیات قرآن در همه زمینه‌ها چنان گسترده است که اشاره به آنها نیز به طول می‌انجامد. نکته مهم این است که در احادیثی، در مورد خود احادیث اهل بیت علیهم‌السلام «صعب مستصعب» آمده، چنان‌که از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است و برای دریافت معارف و فهم احادیث شرایط سختی بیان شده است (عده محدثین، ۶۱)؛ بیانی که در مورد قرآن نفرموده‌اند. اگر احادیث افزون بر مشکل سند و عدم تواتر در بیشتر آنها، چنین خصوصیتی دارند، اختلاف در آنها بیش از قرآن خواهد بود. پس اگر اختلاف در فهم معانی آیات الهی ملاک نیاز به قیّم فرض شود، جز در کلیات دین و ضروریات آن، همه آیات نیازمند قیّم است. اگرچه بعید نیست در بخشی از کلیات و ضروریات نیز اختلاف شود و آنها نیز به قرآن مستند گردد؛ مانند وحیانی بودن الفاظ قرآن. نتیجه اینکه التزام به روایت منصوربن حازم و مانند آن، تعطیلی قرآن را در پی خواهد داشت.

دلیل پنجم: اجمال و ابهام آیات

گفته شده که دو ویژگی در قرآن مشاهده می‌شود که آن را به بیانات معصومین نیازمند می‌کند: آیات مجمل و مبهم، و دیگر، آیات مطلق و عام که خداوند از آنها معنای عام و مطلق را اراده نکرده است. در این خصوص نوشته‌اند:

«بسیاری از آیات که حکم کارها و موضوع‌ها را بیان می‌کنند، مجمل‌اند و در سنت قطعی و اجماع مسلمانان و روایات امامان اهل بیت تفسیر آنها بیان شده است؛ مانند نماز، زکات، حج و جز اینها که مفسر ناگزیر است برای رفع اجمال آنها و زدودن ابهامشان به سنت رجوع کند. سبب دیگری نیز رجوع به سنت را در تفسیر قرآن ضروری می‌سازد و آن، وجود مطلقات و عموماتی است که از آنها معنای خاص و مقید اراده شده است... در قرآن این مطلقات و عمومات آمده و سنت عهده‌دار بیان مراد از آنهاست.» (سبحانی، ۳۴)

نویسنده به منظور روشن شدن این مدعا و ملموس شدن این ویژگی در آیات قرآن، چند دسته از آیات را که فهم برخی از مراتب معنای آنها و یا مقصود واقعی خدای متعال از آنها وابسته به بیان روایات است، بیان کرده است.

دسته‌ای که مطالب یا احکام را به صورت اجمالی و سر بسته بیان نموده و تفصیل آن جز از طریق سنت دست یافتنی نیست؛ مانند کیفیت و خصوصیات نماز و زکات و حج و عمره و سایر فرایض.

دسته دوم همان مطلقات و عمومات قرآنی است که قیود و تخصیص آنها از طریق روایات و سنت به ما رسیده است.

دسته سوم، آیاتی که با توجه به روایات، معنایی از آن فهمیده می‌شود و اگر آنها مورد توجه قرار نگیرد، معنایی جز آن دریافت می‌شود که طبعاً آنچه روایت بیان کرده، همان مراد الهی است (همان).

پاسخ ادعا

قرآن آیاتش را از حیث فهم مراد به دو دسته محکم و متشابه تقسیم کرده و دریافت مراد از متشابهات را در گرو ارجاع آن به محکومات دانسته است، نه رجوع به سنت و مانند آن و هرگز آن را به دو دسته مجمل و مبین یا مبهم و گویا و رسا تقسیم نکرده است، بلکه قرآن خود را به تمامی مبین (حجر/۱) دانسته و آیاتش را مبینات (نور/۳۴ و ۴۶، طلاق/۱۱) بیان نموده و آنها را قابل فهم و آسان معرفی کرده است (قمر/۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰). پس ادعای اجمال و ابهام در آیات قرآن پذیرفتنی نیست و آیاتی که مجمل شمرده شده و مبهم پنداشته شده‌اند، در حقیقت اجمال و ابهامی ندارند.

البته باید به این نکته توجه داشت که واژه‌های «صلوة»، «زکات»، «حج» و مانند اینها از مخترعات شرع است و به اصطلاح حقایق شرعیه‌اند؛ از این رو برای فهم معنای این کلمات باید به کسی که این الفاظ را برای معانی خاص جعل کرده، رجوع کرد که خود شارع مقدس است، چنان‌که برای یافتن معنای لغات باید به منابع لغوی و برای دریافت جایگاه کلمات باید به ادبیات عرب از صرف و نحو و معانی و بیان رجوع نمود و همان گونه که نیاز تفسیر به معنای واژه‌ها و ادبیات عرب، قرآن را مجمل و مبهم نمی‌کند و لغت و دستور زبان را قرینه آیات به حساب نمی‌آوریم، همچنین بیانات پیامبر و معصومین را در شرح معانی حقایق



شرعیه نباید قرینه آیات به حساب آوریم و قرآن را در رساندن معنای مقصود مجمل و مبهم شمرد. عرف عقلاً هر واضعی را مکلف می‌داند که وضع جدیدش را معنا کند تا مبتنی بر آن، محاوره و مفاهمه صورت بگیرد.

نکته دیگر اینکه اگر تفصیل احکام و دیگر معارف الهی را که سنت پیامبر و امامان اهل بیت علیهم‌السلام بیان کرده‌اند، بیانگر مراد جدی خداوند از آیات مربوطه بدانیم، قطعاً باید سنت را مفسر و مبین و قرینه ناپیوسته آیات بدانیم، ولی اثبات این ادعا دشوار است؛ زیرا نمی‌شود گفت تمام روایاتی که درباره نماز و خصوصیات آن رسیده، همه تفسیر و تبیین مثلاً «اقیموا الصلوة» است؛ یعنی نمی‌توان گفت مراد خداوند از این آیه و نظایر آن این است: نمازهای یومیه هفده رکعت، ظهر و عصر و عشاء هر کدام چهار رکعت و مغرب سه رکعت و صبح دو رکعت است و تفصیلی که در کتاب الصلوة و منابع حدیثی آمده است. حقیقت این است که بسیاری از این احکام و تفصیل تشریحات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به اذن الهی است، نه تفسیر و تبیین آیات نماز. شاید مناسب باشد که در این مقام، تفاوت تفسیر و تفصیل را یادآور شویم که تفسیر مربوط به مقام فهم و مفهوم است و تفصیل مربوط به مقام بیان جزئیات، مصداق و نمونه‌های عینی.

شاهد این معنا روایاتی است که درباره رکعات نماز حکایت شده است. از فضیل بن یسار نقل شده که گفت: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: خدای متعال ده رکعت نماز را به صورت دورکعت دورکعت واجب فرمود. آن‌گاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به هر دو رکعت، دو رکعت افزود و به نماز مغرب یک رکعت افزود. پس افزوده پیامبر همسنگ فریضه الهی شد که جز در مسافرت، ترک آن روا نیست و در مغرب یک رکعت افزود و آن را در سفر و حضر بر جای نهاد. آن‌گاه خداوند آنچه را پیامبر مقرر داشت، اجازه فرمود. در نتیجه نمازهای واجب هفده رکعت شد. سپس پیامبر نافله‌ها را سی و چهار رکعت که دو برابر نماز واجب است، مقرر داشت و خداوند آن را تصویب کرد (حر عاملی، ۴/۶۷).

از سعید بن مسیب حکایت شده که از امام علی بن حسین علیه‌السلام سؤال شد که از چه هنگامی نماز بر مسلمانان آن‌گونه که امروز بر آن هستند واجب شد؟ حضرت

فرمود: در مدینه آن گاه که دعوت پیامبر آشکار شد و اسلام نیرومند گشت و خدا بر مسلمانان جهاد را واجب کرد، رسول خدا در نماز هفت رکعت افزود (همان، ۵۲).
 از این روایات به روشنی معلوم می شود که مقرر داشتن نماز به صورت چهار رکعت، جعل رسول خداست، نه بیان مراد جدی از «اقیموا الصلوة» و مانند آن. از این رو این احتمال که مسائل و خصوصیات و تفصیلات نماز تشریحاتی از جانب پیامبر باشد و خداوند او را بر جعل آنها رخصت داده باشد، احتمالی موجه است. بدین جهت نمی توان اثبات کرد که این تفصیلات و آنچه قید و تخصیص دانسته شده، تفسیر و تبیین آیاتی است که وجوب نماز را حکایت می کند.

در زکات اموال نیز امر به همین منوال است. در آیه ۱۰۳ سوره توبه آمده است:
 ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ «أَمْوَالِهِمْ» با عموم یا اطلاقی که دارد، همه اموال را شامل می شود و خداوند تمام آنها را متعلق زکات قرار داده است، ولی پیامبر تنها از نه قلم از اموال زکات می گرفت. از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که فرمودند: خدای متعال زکات را همراه نماز در دارایی ها واجب کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در نه چیز: طلا و نقره و شترها و گاوها و گندم و جو و کشمش، مقرر داشت و غیر آنها را بخشید (همان، ۵۵/۹).

از این روایت برمی آید که تعلق زکات به نه چیز، تفسیر «أَمْوَالِهِمْ» در آیه نیست و بیان مراد آن به حساب نمی آید؛ زیرا اگر مراد خداوند از «أَمْوَالِهِمْ» همان نه چیز بود، عفو کردن و بخشودن غیر آنها چه معنایی دارد. این روایت ما را به نکته ای دیگر رهنمون می شود و آن اینکه اگر محتمل بدانیم که دیگر شروط و قیودی که در مسأله زکات مطرح است و در روایات بیان شده، تشریح پیامبر و براساس صلاحدید آن حضرت است - که احتمالی بعید نیست - در نتیجه معلوم نمی شود که این روایات مراد از آیه را بیان می کنند و نمی توان مطمئن شد که این قبیل روایات، تفسیر و تبیین آیات است. در ابواب دیگر نیز به این گونه روایات برمی خوریم.



دلیل ششم: ظواهر غیر مقصود

آیاتی هستند که نادیده گرفتن روایات در فهم آنها، ما را به معنای خلاف مقصود می‌رساند، مانند: ﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾ (نساء/۱۰۱). گفته‌اند که این کریمه از جمله آیاتی است که اگر بدون توجه به روایات به آن نظر شود، معنایی خلاف مقصود خداوند از آن فهمیده می‌شود؛ زیرا ظهور دارد که قصر خواندن نماز در سفر در صورتی جایز است که مسلمانان از فتنه کافران ترس داشته باشند، درحالی که از طریق روایات معتبر می‌دانیم که پیامبر در همه حال، نمازهای ظهر و عصر و عشاء را در سفر قصر می‌خوانده‌اند. پس با توجه به این روایات معتبر و سنت قطعی نبی اکرم صلی الله علیه و آله، پی می‌بریم معنایی که از ظاهر آیه فوق فهمیده می‌شود، مقصود خدای متعال نیست (بابایی و دیگران، ۲۰۴).

نقد و بررسی

پاسخ این ادعا این است که اگر آیاتی از قرآن و از جمله آیه مورد بحث به‌طور استقلالی، صریح در معنایی باشند و روایاتی برخلاف آن باشند، آن روایات باید مورد تردید قرار گیرند، تأویل شوند یا مردود گردند و یا علمشان به اهلش واگذار شود؛ زیرا:

- ۱- مخالفت با صراحت قرآنی را کسی نمی‌پذیرد، پس یا آیه صریح نیست و در رساندن مراد خویش ناتوان است، یا روایتی که آیه را بر خلاف فهم متعارف آن معنا کرده، از امام صادر نشده و قطعاً پذیرش احتمال دوم آسان‌تر است.
- ۲- روایات متعددی از معصومین وارد شده است که احادیث مخالف قرآن باید مردود شناخته شوند. آیا اگر آیه دلالت کند که قصر نماز در سفر مشروط به خوف از فتنه دشمنان است و روایت بیان کند که قصر در سفر واجب است و مشروط به خوف از فتنه دشمن نیست، آیا این روایت از مصادیق روایات مخالف قرآن نیست؟ اگر نباشد، دیگر مصداقی برای روایاتی که ملاک درستی و نادرستی روایات را مخالفت و عدم مخالفت با آیات الهی دانسته‌اند، یافت نمی‌شود.

۳- اگر پذیرفته شود که معنایی از آیه که اهل زبان از آیه دریافت می‌کنند، مخالف مراد خداوند است، لازمه‌اش این است که در همه آیات قرآن احتمال خلاف داده شود و از هیچ آیه‌ای هیچ وقت نتوان به معنایی که ارائه می‌کند، دل بست و آن را مراد الهی و حجت تلقی نمود؛ درست همان باوری که اخباری‌ها دارند.

اگر گفته شود در مواردی که روایتی خلاف ظاهر آیه نباشد، همان ظاهر حجت است، مشکل حل نمی‌شود؛ زیرا نبود روایت دلیل عدم صدور آن نیست، بسا روایاتی از معصومین صادر شده است، ولی به ما نرسیده‌اند. همچنین اگر روایات رسیده، بر اساس قواعد رجالی معتبر نباشند، عدم اعتبار دلیل عدم صدور نیست. بنابراین هیچ‌گاه به آنچه ظواهر آیات قرآن بر آن دلالت دارند، اطمینان حاصل نمی‌شود، چون بر اساس این نظر، احتمال اراده خلاف معنای متعارف، امری ممکن دانسته شده است.

تذکر: قصر بودن نماز مسافر بر اساس روایات اجمالاً مسلم است، ولی آیه در مورد نماز مسافر نیست، چنان‌که برخی فقها استدلال به آیه را برای اثبات قصر در سفر بی‌وجه دانسته‌اند؛ زیرا آیه به دو قرینه درباره نماز خوف است: اولاً «إِنْ خِفْتُمْ...» و ثانیاً آیه بعد (إِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ...) که چگونگی نماز خوف را بیان می‌کند. بر این اساس، مراد از «ضرب فی الارض»، حرکت برای نبرد و رهسپاری به سوی دشمن است و ربطی به سفرهای متعارف ندارد (خویی، موسوعة الإمام الخوئی، ۲/۲۰).

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد دلایل وابستگی قرآن در ارائه معنای مراد به سنت ناتمام است. قرآن خود را به «مبین» و آیاتش را «ببینات» توصیف می‌کند و هرگز نمی‌گوید که آیاتش دو قسم مجمل و مبین و یا مبهم و رسا هستند و باید برای رفع مجملات و مبهمات به سنت رجوع شود، بلکه فقط آن را به محکم و متشابه تقسیم می‌کند و محکومات را مرجع فهم متشابهات می‌داند، نه سنت را. قرآن تنها معجزه جاوید خاتم رسولان است که باید پیش از پذیرش حقانیت ادعای نبوت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حقانیتش پذیرفته شود و با چنین ادعایی، از کارآیی می‌افتد و اساس اسلام زیر سؤال می‌رود.



سنت، چنان‌که بیان شد، هم در اساس حجیت خود وامدار قرآن است، و هم در محتوا مستند به آن است. قرآن محور اساسی دین و اساس اعتقاد به آن است. این نظریه با حدیث متواتر ثقلین نیز به‌روشنی هماهنگ است که جدایی قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام را غیر ممکن بیان کرده است (کلینی، ۴/۱۵۰)؛ زیرا آنان که سنت را در عرض قرآن به‌عنوان دومین منبع سرشار دین و دین‌شناسی می‌دانند، جدایی را در واقع ممکن شمرده‌اند.

بر این اساس، اعتقاد به استقلال قرآن در ارائه معنای مراد و حجت‌بودنش بر خواننده و مستمع صحیح است. لازمه این تفکر نظریه قرآن‌بستگی نیست که بعضی را نگران کرده است، بلکه پیروان مؤمن اهل بیت علیهم‌السلام که هرگز جدایی قرآن و سنت را برنمی‌تابند، می‌گویند سنت در طول قرآن است، نه در عرض آن؛ یعنی سنت وظایفی را که قرآن به دوشش گذاشته، ایفا می‌کند و مکمل منظومه دین ختمی است. البته بر اساس آیه تعلیم و آیه تبیین، رهنمودهای پیامبر و جانشینانش برای شناخت قرآن، کارآمدترین است؛ زیرا سنت نقش معلّم را ایفا می‌کند و قرآن همان متنی است که پیامبر به فرمان خدا به متعلّمان آموزش می‌دهد. سنت راهنمای به قرآن و مبلغ این منبع اصلی هدایت است و آنجا هم که تکلیفی در تکمیل داشته، وظیفه را به‌خوبی انجام داده است.

نقش معلمی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (آل‌عمران/۱۶۴، جمعه/۲) آنجا به کمک می‌آید که با وجود دعوت عمومی به تدبّر در قرآن (نساء/۸۲) - که صریح در توانایی مخاطبان بر درک معارف و مراد آیات الهی است - کسی یا از سر ناتوانی خود و یا شبهه‌افکنی شیاطین، دچار مشکل و سردرگمی شود و با روش‌های مناسب با فرد، او را به سمت فهم درست هدایت می‌کند؛ هادی و معلم راه ایجاد نمی‌کند، بلکه راه را نشان می‌دهد. عقلا می‌دانند که متن درسی خود باید گویا باشد و دانش‌آموز خود باید متن درس را بفهمد و معلم فقط راهنماست. کسی نمی‌پذیرد که متن درسی را مغلق بنویسند و به دانش‌آموز بگویند فقط باید با تفسیر معلم درس را بفهمی و راه دیگری وجود ندارد. در مورد قرآن که به فرمایش خود اهل بیت علیهم‌السلام، بلندای معارفش نامحدود است، اگر فقط با سنت فهمیده شود، به‌یقین خلاف مقصود لازم می‌آید؛

زیرا نه سنت همه آیات را تفسیر کرده، و نه همه سطوح آن بخش از قرآن که روایتی ذیلش وجود دارد، بیان شده است. پس پیامبری که به مردم می‌گوید هر چه تدبر کنید و هر چه زمان به پیش رود، بیشتر خواهید فهمید و مراتبی بالاتر و والاتر را خواهید یافت، باید روش پیاموزد، نه عقل شاگرد را محدود و محصور کند.

اگر علامه طباطبایی معتقد است که با وجود «دعوت به تدبر و درک حقانیت قرآن با درک هماهنگی مطلق و نبود هیچ اختلافی در قرآن» که در مقام تحدی و بیان اعجاز قرآن است، معنا ندارد که فهم قرآن مشروط به سنت باشد، (طباطبایی، المیزان، ۸۴/۳)، نه این است که از قرآن‌بندگان است، بلکه ایشان معتقد است جزئیات احکام به‌طور مستقل و بی‌مراجعه به رسول خدا ﷺ، از قرآن کریم قابل استخراج نیست و خود قرآن حکم کرده: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر/۷). شأن پیامبر در مورد قرآن تنها تعلیم کتاب، یعنی هدایت ذهن متعلم است به آنچه برایش دشوار است؛ به‌گونه‌ای که خودش بفهمد که اگر معلم هم نبود [در هر عصری]، بتواند از کتاب استفاده کند (همان).

پس استقلال قرآن در بیان مرادات خود ضرورت دارد و این نظر به‌معنای قرآن‌بستگی نیست، بلکه بیانی معقول از نوع پیوند مستحکم قرآن و سنت است. نظریه نیازمندی قرآن به غیر، جاودانگی قرآن را خدشه‌دار کرده و به جامعیتش در عصر غیبت صدمه می‌زند که اهل بیت علیهم‌السلام بر آن تأکید داشته‌اند (میرعرب، ۵۱۶-۴۸۱).

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۵. اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف؛ البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
۶. بابایی، علی‌اکبر؛ روش‌شناسی تفسیر قرآن، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۸ش.



۷. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۸. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد؛ تفسیر الثعالبی (جواهر الحسان)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۹. جوادی آملی، عبدالله؛ تسنیم، قم، مؤسسه اسراء، ۱۳۸۸ش.
۱۰. حرّ عاملی، محمدین حسن؛ وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۰۹ق.
۱۱. خوبی، سید ابوالقاسم؛ البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالزهراء، ۱۳۹۵ق.
۱۲. _____؛ موسوعة الإمام الخوئی، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۱۸ق.
۱۳. رازی، فخرالدین محمدین عمر؛ مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۴. رجبی، محمود؛ روش تفسیر قرآن، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳ش.
۱۵. سبحانی، جعفر؛ المناهج التفسیریة فی علوم القرآن، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۴ش.
۱۶. سیدان، سید جعفر؛ «ملاحظات فی پیرامون تفسیر المیزان»، سمات، شماره ۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، ۱۹-۱۲.
۱۷. صدوق، محمدین علی؛ علل الشرائع، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ش.
۱۸. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۹. _____؛ قرآن در اسلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
۲۰. طبرانی، سلیمان بن احمد؛ المعجم الکبیر، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۲. طوسی، محمدین حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۳. عمید زنجانی، عباسعلی؛ مبانی و روش های تفسیری قرآن، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۷ش.
۲۴. عیاشی، محمدین مسعود؛ کتاب التفسیر، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۲۵. فیروزآبادی، محمدین یعقوب؛ القاموس المحیط فی التفسیر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

۲۶. فیض کاشانی، ملامحسن؛ تفسیر الصافی، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.
۲۷. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۳ش.
۲۸. کاشانی ملا فتح‌الله؛ تفسیر منهج الصادقین، تهران، کتابفروشی محمدحسن علمی، ۱۳۳۶ش.
۲۹. کلینی، محمدبن یعقوب؛ الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۰. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۱. معرفت، محمدهادی؛ التمهید، قم، مؤسسه التمهید، ۱۴۲۸ق.
۳۲. مفید، محمدبن محمد؛ الارشاد، قم، مؤسسه آل البيت علیهم‌السلام، ۱۴۱۳ق.
۳۳. مهدی، عبدالنبی؛ «نقد نظریه تفسیر قرآن به قرآن»، سمات، شماره ۷، بهار و تابستان ۱۳۹۱، ۱۶۴-۱۷۱.
۳۴. میرعرب، فرج‌الله؛ علوم قرآن در احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۴ش.
۳۵. هلالی، سلیم بن قیس؛ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق: محمدباقر انصاری، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.